ایبیت عربی نامه های عین القضاه همدانی

سعید واعظ

چکیده:

عين القضاة همدانی درنامه شصت و پنج از نامه های خود در بحث از
واجی و مستحیب و حرام ... گوید:

... و بعضی – کارها - بود که نه واجب ضروری بود، اما کردنش به
نسبت با مقصود، او یا از نا کردند بود. چون اشعار تازی بسیار یاد گرفتین، چه اگر
اشعار یاد نگیرد، از نامه نوشته‌ش به تازی باز نماند. اما آن به بود که یاد گیرد تا
مکتوبات او موشح بود به اشعار عربی، و این قسم را در زبان شرع مستحیب خوانند
یا مندوب ».

همدانی خود به این مستحیب عمل نموده، و نامه همای او مناسب حال و
مقال مشحون از اشعار زیبا و لطیف عربی است. نگارنده این سطور در این مقاله به
بضاعت مزجای خود به ترجمه و تعيین منابع و مستندات اشعار عربی نامه های عین
القضاة پرداخته و امیدوار است خوانندگان فاضل هر سه و زلّی که مشاهده نمایند
با عین رضا و نظر خطای پوش ملاحظه فرمایند و از تذکار دریغ نمانند.

* * *

* دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

١- نامه های عین القضاة، بخش دوم، انتشارات بینیاد فرهنگ ایران، بهمن ماه ١٣٥٠، ص ۳.
بخش دوم

إذا ذهب العتاد فليس ود
ويقع السوء ما بقى العتاب

ج، ص 3-5

تا سرزنش است دوستى را ثبات است، چون سرزنش رفت دوستى رفت.
این بیت بدون تصريح بر گوینده آن در «التمثیل و المحاضره»، «لسان
العرب» ذیل ماده «عتب» و عقد الفرد 2 آمده است.

**

که نا حزناً انست مقيم بدلده.
و انت با خری ما الیک وصول
فی حسب نمی ده الیک رسول

ج، ص 3-5

این غم مرا بس است که هر یک از ما ساکن شهری هستیم و امکان وصال
نیست. اگر میان من و تو، پیام آوری نباشد، باد صبا پیام آور من به شما خواهد
بود.

مرزبانی بیت دوم را با دو بیت دیگر آورده و آنها را به یعقوب بن
آبی عاصیه الأجدع السلمی نسبت داده است. زبری گویید که اسم او معن است و این
اشعار را موقع ورود به عراق سردوده است:

تطاول لیلی بیالعراق ولی ریکن
علی بیاکناف الحجاز یطلول

* بخش اول در مجله دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، وزه نامه تخصصی
زبان و ادبیات فارسی (2) سال 94-93، پاییز و زمستان 1382 جام شده است.
1. ابو منصور التمثیل، الیک و المحاضره ص 445
2. ابن عبدالله الأندلسی، العقد الفردی، الجزء الثانی، ص 152.
فَهَلَ لِي إِلَى أَرْضِ الحَجَازِ وَمِنْهُ بَعْقَائِيَةٌ قَبَلَ المَساَئِلِ
إِذَا لَمْ يُكَنْ بَيْنِي وَلَا بَيْنَكَ مُرْسَلٌ
فَرْحُ الصَّباَمِنِئَ إِلَيْكَ رُسُولُ
شَيْمَ در عَرَاقٍ بَهْ دَراَزَا كَشِيدِ، حَالٍٓ دِر اَطْرَافِ حَجَازِ بِر مِن دَراَزِ نُبُودَ. أَيْ
بيِّش اَمْرُ رَاهِي بِرَأِ مِنْهُ حَجَاز وَديِّن كَسِي كَهْ آنِجَاسَتِ، وَجَوْدٍ دَارِدٍ. أَكَّ
مِيَانٍ مِن وَتَوْ بَيِّكِي نِباَشِدِ، بَادُ صَباِّيَام بِر مِنْهُ تَوَ أَسَتِ.
يَقَوْتُ نَامٍ تَعَادَادٍ اَزْ شَاعَرَانٍ رَا كَهُ اَشْتَبِاقُ دِيرَةٍ اَر حَجَازٍ شَعْرُ سَبُورَةٍ
اَنَدُ ذِر مَعَجْمِ الْبَلَدَانِ ذِلِّ مَادِهُ، حَجَازٍ آوَرَةَ وَآسَنَادٍ اَشْعَارٍ مَا نُحْنُ فِيْهَا رَا بَهِيْكِي اَر
اعْرَابٍ دَادِهٍ اَسِتِ. ۲

* * *

سَقَى اللَّهُ أَيِّامًا بَاللَّوَى
وَأَيِّامًا بِذَوِى الأَخْضَرٍ
۱ ص. ۲۰۵

خِداَوَنَد روْزِگَارٌ ما رَا دِر «اللَّوَى» وَ«ذَوِى الأَخْضَر» خُوَش وَخَرْمُ كَنَادِ.

۱ پُرْتُ جَمِيلٍ اَسِتُ ذِر مَقْطَعَهٍ اِي كَهْ گُوِيدِ:
۲ تَقَوْلُ بَيْنِيَةٍ لَّمْ نُرَأَتُ
۳ كَذَنِّي، جَمِيلٌ، وَأَوْدِي الْشَّبَابُ
۴ أَتَسِنَ أَيِّامًا بَاللَّوَى

۱ مرْزَانِی، مَعْجَمُ الشَّعْرَاء، ص. ۲۰۵
۲ يَافْوَت، مَعْجَمُ الْبَلَدَانِ، الْجَزءُ الْثَانِی، ص. ۱۵۴
۳ جَمِيلُ بَيْنِهَا، دیوَان ص. ۶۲
وقتى بثينة موى سرخ - خضاب كردة مرا - ديد گفت: ای جميل، جوانی تباه شد و پیر شدی. گفت: هیاه ای بثينة - بس است - کوتاه بیا، آیا روزگارمان در «للّوی» و «ذوی الأجر» را فراموش کرده؟

**

و من ظنِ جهلًا أن للّعلم غایة
فَقَد بَخْس العلم الْنَّاء و قَسْرًا

313 ص 1 ج

کسی کہ از روز نادانی برای علم پیانئی پن‌پن در ستبانی علم سنت و کوتاهی نموده است.

***

فَبِشْرِ رَجَالاً يَكْرِهُونَ إِيَابَی
أُحْدَد أَظْفَرَی و أَرْهَفْ نَابِی

326 ص 1 ج

ابن الأعرابی گوید: ارطاة بن سهیّة در «عام الجماعة» يعني سالی که عبدالملك بن مروان بر آل زیبر و خوارج پیروز شد، وارد شام شد و او را به سبب این پیروزی تهیه گفت و مدتها پیش او بماند. دشمنان ارطاة شایع کردند که او مرده است. اما وقتی با دست پر به شهر خود برگشت و از کار آنها باخبر شد، درحق آنها گفت:

إِذَا طَلَّعْتُم مِنْ شَنیۡه لَفْلَف
أَحْدَد أَظْفَرَی و يَصْرُفْ نَابِی
کَلَابٌ عَدَوی أَوْ تَهْرُ كَلَابِیِ

1- أبو الفرج الإصرفى، الأغاني، الجزء الثالث عشر، ص ۲۸.
وقتی از پشتی «لفلف» سر بر آوردیم به مردانی که بازگشت مرا خوش
نیمی دارند، خبرده و بگو: «من شاد و خرم برگشتم و چنگ و دندان برای نبرد تیز
کرده‌ام. من مرد جنگی و همیشه سگان دشمن و یا سگان خودم بر من بانگ
می‌کنم. لازم به یاد آوری است «لفلف» نام شهروی از دیار بینی مره‌یا شهرو
نزدیک «پرد» از سرزمین لیلی است. صاحب معجم البلدان نام کوهی دانسته
است. ۲

***

افش‌رب هنیثاً علیک الدّاج مروتْفعاً
فانت آولیأ بُنیاج المَلَک تَلیسُه

۳۴۰ ص. ۱

شاد نوش و تاج شاهی در شادمهر بر سرت باد، غمدان را در یمن رها کن
چراکه - تو از هوده بسر علی و بسر ذی بزن به تاج شاهی لیق شدی. تعلیمی این دو بیت را بدون اسناد در شمار القلوب فی المضاف و المنسود
آورده است. در کتاب معاهدالتنصیص ج. ۱، ص. ۹۷ بیت اول شاهد برای حذف و او
حال آمده است، یعنی: اشرف هنیثاً و علیک الدّاج...

***

۱ - ابو عبدالله بن عبدالله الجزیر البکری الادنیسی، معجم ما استعجم من آسمه البلدان و المواضع
الجزء الاربع، ص. ۴۳

۲ - باقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص. ۴۴
يخالق الله للحروب رجالاً ورجالاً لقضة وتربيد

ج 1، ص 342

خدا مردانى را برای جنگ و مردانى را برای کاپسه ترید آفریده است.

این بیت بدون استناد بر گوینده آن در کتاب «السحر الحلال» آمده است.

* * *

 بشتّان ما بین الیزیدین فی الهدی

یزید سلیم و الأعْرَب بن خاتم

ج 1، ص 345

بیت از ربيعہ بن ثابت انصاری مکتی به ابوشیبہ یا أبو ثابت است. او در رقّة متولد و در آنجا بزرگ شد و همانجا سکونت گزید. بنابراین او را «ربیعة الرقّی» نیز گویند.

ابن جریر طبری در تاریخ خود نوبست که منصور عباسی در سال 143 نوقل بن الفرات را از حکومت مصر عزل نمود، و یزید بن حاتم [بین ابی صفوة آزید، مکتی به ابو خالد] را حاکم آنها کرد. یزید مردی نیک سیرت و جوانمرد بود و شاعران او را مذکر می کفتند. ربعه رقّی قصد یزیدین آسید [بین زافر بن اسماء سلمی معروف به یزید سلیم] [کرد، که سالها در ارمنیّت از طرف منصور و بعد پسر او مهدی، والی آنها بود. یزید از اشراف قیس و صاحب فکر و اندیشه بود. ربیعة او را مذکر گفت و همچنین حقّیکی که با داده. ربعه قصیده ای گفت و در آن یزید بن حاتم را ستود و یزید او را صلیب فروان داد. پس از این ربيعه قصیده ای دیگر گفت و در آن یزید بن حاتم را بر یزیدین آسید ترجیح داد. او گفت:

1- السيد أحمد الهاشمي. السحر الحلال في الحكم والأمثال، ص 71.
2- أبو الفرج الأصفهاني، الأغاني، الجزء الثامن، ص 136.
لشتن ما بين الزيدين في الندى
زيدي سليم سالم السمال، و الفتى
قَهْمُ الفنَيَن الأزدي اثنا عشرًا سالمه
قدص زيد سليم و زيد حاتم دير بخشندگی باهم متفاوت اند. مال سليم دست ناخورده است و جوان ازدي نسبت به مال سخت گیرنیست. تلاش جوان ازدي در هدر دادن مال و جوان قیسم در جمع كردن درهمها است.
صاحب طبقات الشعراء المحدثین نویسد: آنچه از اشعار رییسه الرقی مشهور شده و حکم مثل پیدا کرده است، همین اشعار است که در آن زيد بن حاتم را مدح و زيد بن أسید السلمی را هجو نموده است.

۹۹۹
هوی ناقدی خلیفی و قداسی الهوی
وانه و ایباه‌ها لمختلفان
۳۴۶، ص.
کام شتر پشت سر من و کام من در پشت رو است، همانا مقصد من و او از هم جداست.

بیت از نوئیه معروف عروة بن حزام است در قصیده ای به مطلع:
یقول لی الأصحاب إذ يعذرونی
اشوق عراقی و أنت یمانی
أبوعلي قافی در ذیل املایی نویسد که بعضی در انتساب تمام ابيات قصیده بر

۱- ابن خلکان، وفیات الأعیان و أئمته أئمته الزمان، ج. ۶، ص. ۳۲۲.
۲- عبدالله بن المعتر، طبقات الشعراء المحدثین، ص. ۱۹۳.
۳- صدر الاعظم علي بن أبي الفرج بن الحسن البصري، كتاب الحماسة البصرية، الجزء الثالث.
عزم اختلاف دارند.

و سعدى عليه الرحمه در اين مضمون جه زيبا سردته است:
ای که مهار می کشي صبر كن و سبک مسرو
کر طرفی تو مي کشی وز طرفی سلامه
راه زبان و دل زبس واقعه ایست مشکل

**

مشربہ بذی ورد الخندود
بقاتا مین حديث كالعقود

اصل عینیک فی عینی ترآها
وخد سمعی إليک فإن فيه

ج1، ص 355

ثقالي نویسد که ای بیانی عبد اللہ بن أحمد المیکالی این بیتہ را برمن
خواند، ولی به گوینده آن اشاره نکرد. بعدها در یکی از یادداشتہ آنها را منسوب به
یکی از آل حمدان یافتم. ضبط بیتہ در بتیمه الدره با بیتی اضافی که دارد چنین

است:

مشربہ بذی ورد الخندود
بقاتا مین حديث كالعقود

اصل عینیک فی عینی ترآها
وخد سمعی إليک فإن فيه

چشمان را به چشمان من بیفکن، آنها را سیراب از اشک و گونه ها را
سرخ می بینی (خون می گریم)، با من مصافه كن در کفهای من بیوی خوشی از
بدن ناریستانها می یابی. گوش خود را به من دسرپ که در آن مانده ای از سخنان
چون عقد گوهر است.

1- أبوعلی اسماعیل بن القاسم الفاقیه البغدادی، ذیل الأمامی و النوادر، ص 157.
2- احمد مهدی دامغانی، حاصل اوقات، ص 639.
3- تعالیی، بتیمه الدهر، الجزء الأول، ص 118.
سقونی و قالوا: "ناخن" و لو سقوا جبال حنین ما سقیت، لغنت ج ۱، ص۳۶۰

مرا-از باده- سیراب نمودند و گفتند: نغمه سرایی مکن، اگر آنچه مرا نوشیدند کوه حنین را می‌نوشتندند - اونیز - نغمه سرایی می‌کرد. این بیت بدون تصریح به گوینده آن در عقد الفرید، معجم لالی شعر و معجم البلدان آمده، و در مأخذ آخر بجز «جبال حنین»، «جبال شروری» است.

لازم به باید آوری است «شروری» نام کوهی در مسیر مکه مکرم به کوفه و «حنین» نام محلی در بین «طاف» و مکه مکرم به باشند.

فَاعِلْ لَمْ تَعْلَوَ فَمَا لَكَ، بَلَّذِي لا تستطيع مین‌الامور، یبدان ج ۱، ص۳۶۲و۳۶۳

جاحظ این بیت را با بیتی دیگر در البيان و النبیان حنین آورده است:

و اگر رابیت المره یبُئُرَ أمَّرِه شعب العصا و یلِّی فی العصیان

فَاعِلْ لَمْ تَعْلَوَ فَمَا لَكَ، بَلَّذِي لا تستطيع مین‌الامور، یبدان

و بیتی را به علی بن العذیر استاد داده است ۱.

۱- احمد بن محمد بن عبد‌الله الآندلسی، عقد الفرید، الجزءسه‌نادس، ص۳۱
۲- إیمل یعقوب، معجم لالی الشعر، ص۸۷
۳- یافرت، معجم البلدان، الجزءالاثنی، ص۳۸۴
۴- ایسو عبد‌الله بن عبدالعزیز الپکری الآندلسی، معجم ما استجمه مین اسماء البلدان و الموضع، المجلدنادس، ص۷۴
صاحب لسان العرب يك بار دز ماده "شعب" فقط به آوردن بيت اول
اكتفا نموذه واسناد آن را به أبو غيبرعلی بن غدير الغنوی داده، بار دیگر دژ ماده
"علا" هردو بيت را آورده و اسناد بیتیها را به کعب بن سعد الغنوی - که در خطاب
به پسرش علی بن کعب سروده - داده است. او اضافه می کند که اسناد بیتیها را به
على بن عدی الغنوی معرفی به ابن الغدير نیز داده اند.
صاحب امالی نیز در مقطعه ای شش بیتی این دو بیت را با مختصر
اختلاف در ضبط کلمات آورده و اسناد آنها را به کعب بن سعد الغنوی - که در
خطاب به پسرش علی سروده - داده است. معنی دو بیت چنین است:
وقتی دیدی که مرد کار خود را، بسان پراکنه شدن جمعت، پریشان و
تباه می سازد و اصرار در سرکشی و نافرمانی دارد، در حد توائیه یک مکا کن,
و آنچه نمی توانی از عهده تو خارج است.

* * *
لا حسنی حمرا، و قل لی: همی خمور
فلا خوری في الیات من دون ستر
میا الفنی إلا أن تراثی صاحب

۱۰۳۴ ص ۳۴۵

آهای مرا «مت» بنوشان و به من بگوی که شراب است، اگر ممکن است
آشکارا به من بنوشانی، پنهانی مده. نام شراب را که دوست می داری فاش کن، و

۱- جاهزچ، البيان والتبیین، ص ۳۱۲.
۲- الامامی، أبوعلی اسماعیل بن القاسم الفالی الغنادی، الجزء الثاني، ص ۳۱۲.
با من پوشیده سخن مگوی. لذت پوشیده سودی ندارد. آگر مرا هشیار بینی
جای افسوس است و آگر شراب مرا سر مست کند غنیمت است.
این سه بیت، مطلع و بیت دوم و سوم یکی از خمربات معروف آپونواس
است که در دیوانش بیت سوم پیش از بیت دوم آمده است.

ترحل لیلی بالرگان حیام‌هم
و حمّه عمر بموجع ترحل

۲۷۲
جون پس از جستجوی فراوان متأسفانه گوینده بیت را پیدا نکردم، ترجمه
بیت نیز خالی از دشواری نیست. شاید نزدیکترین معنی به متن چنین باشد:
لیلی اسبان قبله - خود را برای گرو بدنی می فرستد، اما اسب عمرو به خوردن
می رود.

وگل النَّاس خِدَاعُی
یعيشون مع الذَّب و يِبُكون مَعَ الرَّاعِی
۲۸۲
تیم مردم فریب‌کاراند، با گرو زندگی می کنند و با چوبان گریه سر می دهنند –
شريك دژ و رفيق فائفه اند...
ابن جوزی در المدهش بدون اسناد چنین آورده است:
رايت النَّاس خداعة
یعيشون مع ال‌لذَّب
یعيشون مع ال‌رَّاعِی
إذا خدمت الملوكي فاقبلت
و اخرج إذا ما خرجت أخرس
ج 1، ص 397
و قتي خدمت كار شاهان شدي، بعترين لباس خويشتن داري را بيوش كور
در فون رو و فغت بیرون بیا.
صاحب المنتخب این دو بیت را به ایوالفت بستی و سبکی در طبقات به
امحمد بن محمد بن أحمد الطوسي نسبت داده است.

***

و كان ما كان مما لست أذكره وطن حيرة ولا تساؤل عن الحب
ج 1، ص 397

بيت از این المعتر است در قصيدة ای به مطلع:
سقی الجزيرة ذات الظل و الشجر
و دیر عبدين هطل مین المطر

بيت ما نحن فيه را مرحوم فروزانفر چنین ترجمه کرده است:
بود آنجه بسود زانجه نیارم بکفت من
بکذر از این حديث و به ما ظن بد میر

***

و لما ابت عينتی ای آنت تستر الیکا و ان تکنما سیل الدموع السواکب
تناءت کیلنا ینکر الدموع میکیر علیه و لكن ما بقای التساوی

---

1- خیرالدین شمسی باشا، المنتخب من دیوان العرب، الجزء الثانی، ص 863.
2- تاج الدين السبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، الجزء السادس، ص 62.
3- ابن المعتر، دیوان، ج 2، ص 102.
4- فروزانفر، زندبه بیدار، ص 27.
ابن بیتها را احمد بن سهیف فن در مهابی که از خود او به او گفت، صورت صحیح بیتها را

قایم در زهر الادب چنین آورده است:

ولمح بر این عیانی که مدنیکی که
تنها بیت وی لیکن بیشتر گسترش می‌یابد
اولیه الکلسی اکتشاف

أَعْرَضُتُمْ نِّفَانِی تَلَفَّوْنَ وَتَمْتُمْ

وقتی چشمان از پوشیدن گریه و نهان داشت سیلاب شکر رازان سرباز

زد، خمیازه کشیدم، تا ناسباسی، منکر اشک من نباشد، اما یاغوس که زمان

خمیازه هم اندک بود. -ای دو چشمانم - آیا مرا به تعیین به عشق نمودید و برمن

به سخن چینی فننگ گری کرید، چه دوستان بیدی به دوست خود هستید.

**

وقالوا قریب، قلت گذن آنان صنعت پژوه شاعری لواکان فی حجیر؟

ب ۱، ص ۴۱۲

گفتند او نزدیک است، گفتمن من با نورخورشید اگرچه در دامن باشد

چه کنم.

**

کالخیزیان بعضاً منک مکسیره و قدر یکر لیباً فی کی ادواه

ب ۱، ص ۴۱۳

۱- ابو اسحاق ابراهیم بن حکیم الادب راز، زهر الادب و نمر الادب، المجلد چهارم، ص
صاحب المنتخب بيت را يا بيت ديجير آورده و أسنان آنها را يا إبراهيم بن المهدى داده است:

"قد تلَّيَّن بِعَضَ القَوْلِ تَبَذَّلَهُ وَقَدْ يَرِى لِيَا فِي كِفْ لاَوِهَ بِلَا بِعِضَ سِخَانَانِ دَلَّهُنَّ – كَمُ مَيْ ِْوَأَرَ مَيْ شَمْوَ، حَلَيْكُهُ يِلْهُهُ هَئِئِ نَرْدِبان وَصْلَ درُوُعْ ناْوِمَوَرْ تَنْدُي أَسِتِّ وَقَتَّيِ إِلَى رَأْيُ مَيْ شَكْنِيْ مَانَدْ جُوْب خَزِرُانِ أَسِتِّ وَشْكُسْتِ ناْيِذَرِ أَسِتِّ، أَمَا دَرُ دَوِسْتِ شْكْنِيْ اَشْ نَرْمَ وَلَطِيفُ بِهِ نِظْرُ مَيْ آيَدَ.

راهب اصفهاني نَيَزِ أسنان بِيَنها را يا إبراهيم بن المهدى دادهَ أَستِ.

* * *

لَهَا بَرَّة فِي جَذْبِهَا بِالْعَصَانِبِ وَرَكْب كَأَنَّ الْرَّيْحَ تِلْبَّبُ عِنْدَهُمْ إِذَا آَنَسُوْنَا نَارًا يَقُولُونَ لَيْهَا

ج ١، ص ١٢٠.

اين دوبيت مطلع و بيت جهار مقطوعه اي شش بيت از فرزدق أست، كه

ورَكْب كَأَنَّ الْرَّيْحَ تِلْبَّبُ عِنْدَهُمْ لَهَا بَرَّة مِنْ جَذْبِهَا بِالْعَصَانِبِ

إِذَا مَا رَأْوَا نَارًا يَقُولُونُ لَيْهَا وَقَدْ خَصِرَتْ أَيديِهِمُ، نَارٌ غَالِبٌ.

١- خير الدين شمسي باشا، المنتخب من ديوان العرب، ج ٣، ص ١٩٠٢.

٢- راهب اصفهاني، محاضرات الأدباء، ج ٢، ص ١١٨.

٣- فرزدق، ديوان، ص ٨٣.
در آیام خلافت سلیمان بن عبدالملک روزی فریدق و نصیب شاعر مشهور، پیش او بودند. سلیمان به فریدق اشارات کرد تا شعری بخوانند. قصد او این بود که شعری در مدح او بخوانند. فریدق دردمد بدر خود خواند. این امر سلیمان را خوش نیامد و ابرو درهم کشید. نصب گفت: یا امیرالمؤمنین، من در قافیه شعر او شعری بخوانم و مربیه او کم کنم. پس دردمد سلیمان چند بیست در آن قافیه بخواند. سلیمان به فریدق گفت: شعر او چگونه است؟ گفت: او در نوع خود شعر است. و بهترین شعر آن است که برگان گویند و بدرین آنچه غلامان گویند و سوارانی که گویی‌ای باد با یک تن دستارهای آنان از ایشان خونخواهی می‌کنند. آنها وقتی از دور، آتشی دیدند حالیکه دسته‌ای آنها از سرما یخ زده بود گفتند ایکانش آتشی غالب باشد.

تری الرق فی بیت‌ها شائلاً
و خمارم من بیات المجوس
فکالت لنا ذهبیاً جامبیاً
وزنالله‌ها ذهبیاً سائلاً

ج ۱، ص ۴۲۰

و دختری از دخترین مجوسی باده فروش که در منزل او خیک پیش شراب می‌بينی، ما به او طلای بی جان وزن کردیم و او به ما طلای روان وزن کرد.

بیت سوّم: چهارم قصیده‌ای از این المعتر است به مطلع:

شیرت المدام فلاماًازحاً
بسّب الندامی ولا باخلاً...
صاحب الذخیره نویسد: عَنَّى المعتمدی بن عباد بهما فرآد فهما هذه الہیت.

و قلنا خذى جَوْهْرَا شائتاً

۱ - ابن خلکان. وفیات الأعيان. ج ۶. ص ۸۸. بایوت. معجم الأدباء. ج ۷. ص ۱۷۲. المبرد.

الکامل فی الأدب. ج ۱. ص ۲۳۷.
و مَا مَنْ زَنَى مَا يُقُولُهُ
بُمَنَعْرَجَ أَوْ بَطَنَ وَادٍ تَحدَّبُ
فَمَا إِنْ بَيْعَ يُصَانُ لَعَلِيث
نَقِىَ الْرَّيْحُ الْقُدْرِيَّ عَنْ مَثْوِه
بِأَطِيبِ مَيْمَانِ يُقَصُّ الْطُّرُفَ دُونَهُ
نَقِىَ اللَّهُ وَأَسْتِحْيَا بِبَعْضِ الْعَوَاقِب

ج١، ص٤٢٠

در غوينده اين بیته اختلاف است، حصری در زهرا‌الاداب استاد بیت‌ها را بی‌تعنیه
عباتکه المریة داده است، او نویست که عباتکه عاشق پسر عموی خود شد و خواست
او را بفریبد چنین گفت:

فَمَا طَعْمُ مَاءٍ، أَيْ مَاءٍ تَقُولُهُ
تَحْدِّرْ عَنَّ غُرُّ طِوَالِ الْذِّوَابِ
عَلَى رِبَاحٍ الْصَّفِّ مِنْ كُلِّ جَانِبِ
بِمَنَعْرَجَ مِنْ بَطَنٍ وَادٍ تَخَافَلَت
فَمَا إِنْ بَيْعَ يُصَانُ لَعَلِيث
نَقِىَ جَوْرِيَّ الْمَاءِ الْقُدْرِيَّ عَنْ مَثْوِه
بِأَطِيبِ مَيْمَانِ يُقَصُّ الْطُّرُفَ دُونَهُ
نَقِىَ اللَّهُ وَأَسْتِحْيَا بِبَعْضِ الْعَوَاقِب

مازه بارانی، چه بارانی، بارانی که از دامن ابرها با روی شدن با بادهای
تایبنتانی، دریچ و خم های رودخانه فرو می‌چکد، و سیلان آب، گرد و غیار آن
را می‌زاداید و نوشنده آب را عیبی نمی‌رساند، خوشتر از گرسینیست که ترس از
خدا و خجلت از سرانجام کار، او را از نگاه گردن در- معشوق- باز می‌دارد.

۱- علی بن بسام، الذخیره في محاسن أهل الجزيرة، ج ۳، ص ۷۳.
۲- الحصري القيرواني، زهرا‌الاداب و تمر الالباب، ج ۱، ص ۲۲۸.
١٧

جاجحظ در الحيوان بيتها را با مختصر اختلاف در ضبط كلمات آروة و
اسناد بيتها را به ام فروه الطفانية داده است ۱. صاحب أنوار الربيع نيز أسناد بيتها را
به ام فروه داده و شاهد برای تفریغ آروته است ۲.

***

يرمون بالخطب الطوال و نارة

رقم الملاحظة خيفة الرقباء

ج، ص ۴۷۲

پاهم — گفتگوی دراز دارند و گاهی ازترس رقیبان به چشمک زدنی
بستنده می کنند. جاجحظ درالبیان والتيبي اسناد بيت را به بیوشاد بن جریر ایتادی
داده است. جاجحظ، نویسنده سمعت اباآ دادو بن جریر يقول: "رأس الخطابة الطبع، و
عمودها الدربیة، و جناحها رواية الكلام، و همیارها الإعراب، و بهائها تخیر الفضظ.
و المحبة مقرنة بینلة الاستنكاره" و أنشد في بنیته له فی صفة ختباء، و هو قوله:
یرمون بالخطب الطوال و شاهد

ورحی الملاحظة خيفة الرقباء

لازم به یاد آوری است أبوهلال عسكري درکتاب الصثنیین ۳، ابن عبدالله
اندلسی درعقد الفردی ۴ و حصری در زهر الآداب ۵ همین مطلب را ذکر نموده اند.

***

هکذا هکذان تكون المعلی

طرقة الجد غیر طرقة المراهم

١. جاجحظ، کتاب الحیوان، ج ۳، ص ۵۴.
٢. صدر الدین بن معصوم المدنی، أنوار الربيع، ج ۶، ص ۱۱۶.
٣. جاجحظ، البیان والتيبي، ج ۱، ص ۳۷.
٤. أبوهلال عسكري، کتاب الصثنیین، ص ۵۸.
٥. ابن عبدالله اندلسی، عقد الفردی، ج ۲، ص ۵۲.
٦. حصری، زهر الآداب و نمر الآلاب، ج ۱، ص ۱۴۲.
ابن المعترّ في طبقات الشعراء المحدثين ابن بيت را هما رنّى دييكر أورده و
اسناد أنّها را به ابن العلاّف النّهرواني داده است:
يتلقى النّدّى يوجّه خيّي صّدور ألقانّا بوجّه وقّاح
طرّق الجِدُّ غيرّ طرّق المّزاح
هكذا هكذا تكون المّعالى
أو بخشش وجود را بيا فيّة شرم ألّود مي بذير، و جسوارته به بيشواز
نيزه ها هي رود. آري، آري - راه رسيدن - به بزرغواريها جنين است، و راه جد
وهزل از هم جداست.
صاحب التذكرة السعدية ًأين دو بيت را به "بكربين النظاح" از شاعران
دوقت عباسي نسبت داده است.

**

صفراء أو نظرت يوماً إلى حجر
أثنت سقماً في ذلك الحجر
ج، ص، ٤٥٥

ابن بيت از قصيدة إي است كه در كويده آن اختلاف است. شش بيت از
ابن قصيدة را صاحب المنتخب بدون اسناد در كتاب خود أورده است كه ما آن شش
بيت را به سبب لطافيّة كه دارد در اينجا مي آوريم:

لأثرت سقماً في ذلك الحجر
حوّرها أو نظرت يوماً إلى حجر
بّزايدّ نبات الأرض بالفخر
يردود توريد خديها إذا نظرت

١ - عبد الله بن المعترف طبقات الشعراء المحدثين، ص ٤٠٥
٢ - العبيدي التذكرة السعدية، ص ٧٩
٣ - البغدادي خزانة الأدب، ج ١، ص ١١.
فاصله و یا جنون و یا خمر ریخته‌ها

و ضوئه به چشم‌ها اضوئه می‌ماند.

الفرنگی

رآی نیست، ورد فی سویه شجر

کنست تفریج، من طبر بی‌بیان

لیالی می‌نخک ام لیالی می‌نیش‌ا

سه‌ی جشنی که اگر روزی به سنگی بنگرد، بیماری جشنی او در آن سنگ

اتر می‌کند. وقتی نگاه می‌کند، گل‌گونی رخسارش زیاد می‌شود، آن سان که

رویش گیاه با باران افزون می‌شود. رخسارش گل و براش شراب است، تابش

رخسارش بیش از ماه است. شراب بدون تاک و گل بدون درخت، کی دیده است,

وقتی آواز در گلو می‌اندازد، زندگی گی شادمانی به یاد بشی و می‌چنبند. یا

آواهان دشت و دم، شامل را به خدا قسم می‌دهم، به ما گپید لیلی از شماست، با

لیلی بشراست؟

بیت آخر بیه مجنون لیلی نیز اسناد داده اند.

***

و لب نفلش فی بحر و بحر مالیح

لیئی ماه البحرت ریخته‌ها عذبا

۱، ص ۴۵۶

آگر آب دهان خود در دریاگیشور اندازد، آب شور دریا از آب دهانش،

شیرین و گوارا گردد.

۱- شمسی باشا، المنتخب من دیوان العرب، ج ۱، ص ۱۳۱.
۲- مجنون لیلی، دیوان، ص ۱۲۷. 
بيت از عمران أبي ربيعة است ١. اين بيت را صاحب لسان ديل ماده "ملح" او رده و پس از استاد آن به أبي ربيعة، از قول ابن برى اضافه مي كند كه من اين بيت را در قصيدة أبي عبيدة محمد بن أبي صفرة ديدم. ٢

** ** **

وكل طريق أنتاه الفتى على قدر الرجل في الخطا ج ١ ص ٤٦٢

ود درر طريقي كه آدمى ره سيرد، گامهايش به اندافه پنا به اوست. ٣-

همان ازري كه مي ورزى -

بيت از متنبي است در قصيدة اى به مطعن:

الا كل ماهية الخيشلى فدا كل ماهية الهندنى

هان! هر دلبر خرامان فدای هر اسب شتپان باد.

** ** **

و إذا الحبيب أتى بذنب واحد، جاءت محاسينه بالفر شبيع ج ١ ص ٤٦٩

بيت از ابن نباتة المصري است و بيت ما قبل آن چنين است:

دع من "شفيع" صحبة ما آذنت و اهنت بمحبوب الجمال "بديع" ٤

---

١ - عمران أبي ربيعة ، ديوان ، ٤٨٥.

٢ - ابن منظور ، لسان العرب ، ماده "ملح".

٣ - على رضا منوچهریان ، ترجمه و تحليل ديوان متنبي ، جزء اول ، ص ١١٧.

٤ - متنبي ، ديوان ، ج ١ ، ص ١٤٠.
و اگر الحبیب آتی بذن نه واحد، جاه محسنه بالآخر شفیع
این دوست را این نباهت در حق دوست خود «شفیع» سروده است، شفیع
غلام خود را فروخته و غلام دیگری به اسم "بدیع" خریده بود که از اخلاق بدخا هم نمی‌بایست. با توجه به توضیح بالا و از اینکه مرفع ضمیر «ما اذنیت» مشخص
نیست، شاید زدیکترین معنی به متن چنین باشد، بلکه علمی،
شفیع را بگذر و به بديع خوش آمد بگو، اگر دوست یک گناه کرد،
خوبیهای او هزار شفیع اوست.

********

و قائله مان آمده طالب نبله

زيد بن عمر........

۹۱۱ ص

این بیت که به صورت ناقص و خطا در نامه‌های عین القضاة آمده، از
یزدی بن عمر والدالی است، که صورت کامل آن با سه بیت دیگر چنین است:

۹- عمار احتمال لیست فاطر نیاز گفته‌ها

۹- غفلت اتیه عصبانیت فاطر نیاز گفته‌ها

۹- آقان قناتیا و آسوج را جهانه‌ها

۹- و قائله مان آمده طالب نبله

مرزوقی یکی از شارجان حماسه نویسندگان ماصیثیه، از ابوعبیده نسبت
بتها را به حساب اینکه اسم نابقه ذبیانی، «بید» است به او داده است. اما او به

۱- عمر موسی باشا، ابن نباهت المصری، ص ۲۴۶.

۲- محمد بن الحسن المرزوقی، شرح دیوان الحماسه، ج۱، ص ۹۵۵.
این نکته توجه نداشتند که اسم نابغه، زیادین معاویه بن جابر ... است. نه زیاد بن عمره.

ابو تمام بیت‌ها را به یزید بن عمر و طالب‌النظام معاویه بن جابر سرودند. در هر حال معنی بیت‌ها چنین است:

بیت‌ها این مطلب را تأیید می‌کند: در هر حال معنی بیت‌ها چنین است:

سوزش درونی به اشک‌هایم رسید و آن را روان ساخت. و بی خوابی شدند:

سراغم آمد و آن را طوالانی کرد. آیا کسی قوم مرا در حالی دیده است که گویی درختان بريده خرچه هستند. من کشتاده‌ها آنها را خاک می‌کنم و زخمی‌های آنها را می‌دانم کنم. من می‌دانم گزینه بر از آنچه مقصر است وجود ندارد. و چه به‌ساینی می‌گوید هر که ارادة این کشت‌های یکندا - به آنها می‌رسد و با گهم و اندوه آنها - شب او طولانی می‌شود، و من یزید بن عمره، ارادة آنها کردم و به آنها رسیدم.

* * *

---

1 مرزوی، شرح دیوان الحماسه، القسم الأول، ص ی 957.
منابع

1. ابن نباتة المصري، الدكتور عمر موسى باشا، مكتبة الدراسات الأدبية، دار المعارف، مصر، 1972 م. الطبعة الثانية.

2. الأغاني، أبو الفرج الاصفهاني، دار احياء العربى، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، 1917 هـ، 1997 م.

3. الأمالي، أبو عيوب إسماعيل بن القاسم الفلاسي الفلاسي، مطبعة دار الكتب المصرية بالقاهرة، الطبعة الثالثة.


5. اليابان و النبئين، لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ. تحقيق د. رواش جوبيدي. المكتبة المصرية، بيروت، الطبعة الأولى، 1969 هـ، 1999 م.

6. التذكرة السعدية في الأشعار العربية، محمد بن عبدالمجيد العبيد. تحقيق الدكتور عبد الله الجبوري منشورات محمد علي بب Rowsi، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، 2001 م.

7. ترجمة و تحليل ديوان منبئي، از شرح برقوقى، د. غبر وإبراهيم منهجي، جزء أول، همدان، نورعلوم، 1382 هـ.

8. التمثيل والمحاضرة، لأبي منصور عبدالملك بن محمد بن إسماعيل التعالي، تحقيق عبد الفتاح محمد الحلو، القاهرة، 1381 هـ، 1961 م، دار احياء الكتب العربية.
9. ثمار القلوب في المضاف والمنصب، لأبي منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل التعالي النيسابوري، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، دار نهضة مصر للطبع والنشر.

10. حاصل أوقات، الدكتور أحمد مهدي دامغاني، به اهتمام الدكتور سيد علي محمد سجادى، تهران، سروش، 1381.

11. خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب، تأليف عبدالقادر بن عمر الفهد، منشورات محمد علي بضوان، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، 1418 هـ، 1998 م.

12. ديوان أبي نواس، الحسن بن هاني، حققه وضبطه وشرحه الدكتور عبد المجيد الغزالي، دار الكتب العربية، بيروت، لبنان، 1412 هـ، 1992 م.

13. ديوان جميل بشيبة، شرح ومراجعة وتقديم الدكتور عبدالصمد زرقاء، منشورات دار ومكتبة الهلال، بيروت، 1424 هـ، 2001 م.

14. ديوان شعر ابن الممتاز، صنفه أبي بكر محمد بن يحيى الصوفي، تحقيق الدكتور يونس أحمد السامرائي، عالم الكتب، الطبعة الأولى، 1417 هـ، 1997 م، بيروت، لبنان.

15. ديوان الفرزدق، شرحه وضبط نصوصه وقدم له الدكتور عمر الفاروق الطبع، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، 1418 هـ، 1997 م.

16. ديوان مجنون ليلى، شرح عدنان زكى درويش، دار صادر، بيروت، 1994 م.
17. الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة، تأليف أيوب الحسن علي بن سهام الشتراني، تحقيق سالم مصطفى البدرى، منشورات محمد علي بضون، دار الكتب العلمية بيروت لبنان الطبعة الأولى 1319 هـ 1998 م.

18. ذيل الألفام والنوادر، أبو علي اسماعيل بن القاسم الثاني البغدادي، مطبعة دار الكتب المصرية بالقاهرة الطبعة الثالثة.

19. زنده بيدار (حيى بن بقطان) ترجمه بديع الزمان فروزانفر بنكاه ترجمه، نشر كتاب تهران 1332 هـ.

20. زهر الأدب وشم الأحلام، أبي اسحاق إبراهيم بن علي الحصري الفسيراني، قدم له وشرحه ووضع فهارسه الدكتور صالح الدين الهواري، المكتبة المصرية، صيدا بيروت الطبعة الأولى 1426 هـ 2006 م.

21. السحر الحلال في الحكم والمثال، السيد أحمد الهاشمي، تحقيق الدكتور أنطونيوس بطرس، بيروت لبنان الطبعة الأولى 1421 هـ 2001 م.

22. شرح ديوان الحماسة للمرزوقي، نشرهاحمد أمين، عبدالله السلام هارون، دار الجيل، بيروت الطبعة الأولى 1411 هـ 1991 م.

23. شرح ديوان عمر بن أبي ربيعة، تحقيق محمد محبة الدين عبدالحميد، دار الأندلس للطباعة والنشر والتوزيع بيروت 1418 هـ 1997 م.

24. شرح ديوان المنتهى وضعه عبد الرحمن البرقوتي، دار الكتب العربية بيروت، لبنان.

25. طبقات الشافعية الكبرى، لناج الدين أبي نصر عبداللهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي، تحقيق محمود محمد الطناحي، عبدالفتاح محمد الجلو.
26. طبقات الشعراء المحدثين، لعبد الله بن المعتز، حقيقة وقتم له الدكتور عمر فاروق الطباع، شركة دار الأرقم بن أبي، الطبعة الأولى، 1419 هـ، 1998 م، بيروت، لبنان.

27. العقد الفريد، أحمد بن عبد ربه الأندلسى، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، 1406 هـ 1986 م.

28. كتاب الحماسة البصرية، صدر الدين علي بن أبي الفرج الحسن البصري، تحقيق وشرح دراسة الدكتور عادل سليمان جمال، الناشر مكتبة خانجي بالقاهرة، الطبعة الأولى، 1420 هـ 1999 م.

29. كتاب الحيوان، تأليف أبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقيق وشرح عبدالسلام محمد هارون، دار الجيل، بيروت، 1988 هـ.

30. كتاب الصناعتين، الكتابة والشعر، تصنيف أبي هلال الحسن بن عبد الله بن سهل العسكري، تحقيق علي محمد البجاوي، محمد أبو الفضل إبراهيم، المكتبة المصرية، بيروت، لبنان، 1419 هـ 1999 م.

31. لسان العرب، ابن منظور، دار احياء التراث العربي، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، 1419 هـ 1999 م.

32. محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء البلغاء، لأبي القاسم حسين بن محمد الراغب الأصفهاني، منشورات دار مكتبة الحياة، بيروت، لبنان.

33. معجم البلدان، ياقوت بن عبد الله الحموئي الرمادي البغدادي، تحقيق فريد عبد العزيز الجندي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، 1411 هـ، 1990 م.
27. مجله زبان و ادب - ویژه شماره‌های فارسی - دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

26. معجم الشعراء. للمرزباياني، تحقيق عبدالستار أحمد فراج، منشورات مكتبة النوري، دمشق.

25. معجم الآلی الشعر، اعداد الدكتور إميل يعقوب، دار صادر، دار المؤلف الطبعة الأولى، 1996 م.

24. معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع، أبو عبد الله بن عبدالعزيز البكري الأندلسی. منشورات محمد علي بيشون، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان. الطبعة الأولى، 1318 هـ، 1998 م.

23. المنتخب من ديوان العرب، صنفه خير الدين شمسی باشا، دارالبشائر، دمشق. الطبعة الأولى، 1321 هـ، 2002 م.

22. وفيات الأعيان و أبناء آباء الزمان، لابن خلكان، دار الثقافة، بيروت، لبنان.

21. ينتبه الدَهَر في محاسن أهل العصر، تأليف أبی منصور عبدالملك التمالي النيسابوري، شرح وتحقيق الدكتور مفيد محمد قمیحة، دار الكتب العلمية. بيروت، لبنان. الطبعة الأولى، 1403 هـ، 1983 م.